

شاملو و فرقه حکمتیون

چند روز پیش تخریب سنگ آرا مگاه شاملو باز هم بهانه دیگر شد تا موج جدیدی از اعتراض به نظام جمهوری اسلامی و دیگر دشمنان شاملو سرتاسر جامه را فرا بگیرد. اینکه سرسپردگان حکومت اسلامی و مرتجعین سلطنت طلب نمی‌توانند کینه و نفرت خود را به شاملو پنهان کنند، امری غیره منتظره نیست. شاملو به مثابه یکی از متعهدترین هنرمندان معاصر نه تنها هرگز با ارتجاع حاکم کنار نیامد، بلکه به شیوه و روش خود در افشاء چهره ضد مردمی و ارتجایی رژیم‌های ایران از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نورزید. و این تلاش شاملو مهمترین انگیزه تمام طرفداران حکومت اسلامی و سلطنت طلبان است که دست از تخریب شخصیت انسانی او برندارند.

دشمنان شاملو تنها به مرتجعین اسلامی و شاه پرستان منتهی نمی‌شوند، بلکه سکت شبه ترنسکیستی حکمتیون، حزب توده و محافل فرهنگی- فاشیستی آریا پرستان و باستان گرایان، دیگر دسته‌هایی را تشکیل می‌دهند، که کینه و نفرتشان را نمی‌توانند از شاملو پنهان کنند.

دسته حاشیه‌ای و خارجه‌نشین حکمتیون (حکمت پرستان) با ظاهری "چپ" اما محتوایی عمیقاً راست در دشمنی و لجن پراکنی به شاملو شانه به شانه شاه پرستان حرکت می‌کنند. جدیدترین لجن پراکنی اینها توسط شخصی به نام عباس رضایی با درج نوشته‌ای با عنوان "شاملو چه کرد؟ به نظر من هیچ" بر سایتهای اینترنت ظاهر شده است.

آقای رضایی سوار بر گاری شکسته حکمت، با کلاه بوقی بر سر و شمشیر چوبی در دست، به جنگ شیر آهن کوه مرد شعر نوین ایران می‌رود. ایشان افاضه فرموده و می‌نویسد "اما شاملو از لحاظ سیاسی چکار

کرد؟ چه تغییری در جامعه داد و یاسعی کرد چه تغییری در جامعه بدهد؟ به نظر من هیچ". ابتدا بساکن نمی‌دانم چرا این "هیچ" آخر جمله آقای رضایی مرا به یاد "هیچی" معروف خمینی می‌اندازد، که وقتی خبرنگار

احساسش را از بازگشت به ایران جویا شد، خمینی هم گفت "هیچی" بسیار خوب، ببینیم تأثیر شاملو بر جامعه چه بود. شاملو عمیق‌ترین اشعار زیبا پیش را در وصف اعتصابات کارگران اصفهان، آبادان، آغاچاری و... سروده است. حماسه‌ای‌ترین سروده‌هایش را در وصف مبارزان راه آزادی ساخته است. سروده‌اش برای "وارتان" کارگر مبارز، که در زیر شکنجه جان باخت، اما "سخن نگفت" آنچنان همه‌گیر شد که زمزمه مبارزین در بند بود. تنها این شاملو بود که قهرمانان حماسه‌هایش را از میان کارگران، و مبارزین راه آزادی انسان‌ها بر می‌گزید، و نام آنها را در ذهن و قلب توده‌ها و مبارزین جاودانه کرد. چه کسی است که با قهرمانان حماسه‌ای وارتان، سیامک، آبائی، مرتضی و... از شعر شاملو آشنا نشده باشد، و در مقابل عظمت آنها سر احترام فرود نیآورده باشد.

شاملو توانایی‌های بی‌کرانش را بخدمت گرفت، و با سرودن اشعاری چون آدولف رضا خان، وارتان، از زخم قلب آبائی، از عموهایت، ابراهیم در آتش، خطابه تدفین و صدها قطعه شعر دیگر، عمیقترین تأثیرات مبارزه جویانه را بر جوانان دهه چهل و پنجاه بر جای گذاشت.

کودتای 28 مرداد و تحمیل سکوت قبرستانی بر جامعه، مبارزین را به درجه‌ای از یأس و بی‌اعتمادی به خویش و نیروی بالنده جامعه کشاند، که بهترین‌ها دست به خودکشی زدند. در این میان شاملو پرچم شعر حماسه‌ای را برافراشت و در قبرستان سکوت و سکونی که پس از کودتای 28 مرداد بر قرار شده بود، فریاد بر داشت: "هرگز نبوده قلب من این گونه گرم و سرخ - در بدترین دقایق این شام مرگزی. و یا وقتی "یاران ناشناخته (اش) چون اختران سوخته چندان بر خاک تیره فرو ریختند... در کوچه‌های قیام فریاد برکشید خورشید زنده است".

جناب رضایی در ادامه فرموده است: "می‌توانم اسم میلیونها انسان را ببرم که از شاملو بیشتر برای انسانها مفید بودند". بفرمائید! اسم ببرید. ما که نگفته‌ایم، شاملو منحصر بفرد بود، مارکس زمانه بود، لیدر کبیر بود، او یک انسان معمولی بود مثل همه انسان‌های معمولی دیگر، مثل همه آن

میلیونها انسانی که قرار است اسم ببرید. در این باره شکی نیست، شک در این است که شما و لیدر منحرف در آن "میلیونها انسان" باشید که قرار است "اسم ببرید". اگر در مورد خودت هنوز شکی باشد، اما لیدر منحرف با استناد به بیوگرافی و عملکردش در خلع سلاح و انحلال مبارزه انقلابی در کردستان قطعاً نمی‌تواند یکی از آن "میلیونها انسان" باشد که از "شاملو" بیشتر برای انسانها مفید بودند.

زمانی کوتاه پس از پیوستن آقای منصور حکمت به کومه تحت "رهبریه‌های داعیانه و خردمندانه" جناب ایشان نه تنها تمام مناطق آزاد شده از دست رفت، بلکه بزرگترین نیروی مسلح تاریخ جنبش چپ ایران را نیز خلع سلاح، متلاشی و نابود کرد. و آن جنبش عظیم توده‌ای را به یک سکت حاشیه‌ای در خارج کشور تبدیل نمود. و مشتی واداده خارجه نشین به دور او جمع شدند، که در خیانت به کارگران و "انسانها" دست کمی از او نداشتند.

آقای رضایی در ادامه میفرماید: "می‌توانم بگویم خیلی آسان است نشستن در خانه و در وصف آزادی شعر سرودن". آقای پرمدعا! شاملو در قلب تهران، زیر سایه سرنیزه در وصف مبارزین و کارگران در بند زندان، و مقاومت پر شور آنها در شکنجه‌گاه‌ها، شعر می‌سرود. و این چنین نه تنها "خیلی آسان" نیست، بلکه باید دل شیر داشت و دریا دل بود. اما شما خارجه نشین پرگویی! اتفاقاً این عمل تو است که "خیلی آسان" است، در خارجه نشستن و تحقیر دیگران، آنهم تحقیر شاملو. از این آسانتر کاری را سراغ دارید؟ شاملو چارچوب شعر وارتان را در زندان ساخته است. با چشمان خود وارتان را در سلول زندان دیده است، که از شدت شکنجه قادر به ایستادن نبوده، و بر چار دست و پا حرکت می‌کرده است با دست خود بر زخمهایش مرهم گذاشته است. و بسیاری دیگر از اشعارش یا در زندان گفته شده یا در سایه سرنیزه.

آقای پرمدعا! اکنون شما ممکن است بفرمائید، چه کرده‌اید. تا بدانیم چگونه مفیدتر بوده‌ید. آقای رضایی مانند دیگر مریدان منصور حکمت اول در ذهن بیمار خود صورت مسأله جعلی درست می‌کند، آنگاه آنرا به دیگران می‌چسباند، و سپس بر پایه آن جعلیات پاسخ می‌دهد. رضایی می‌گوید "اکنون شاملو کد رمز اتحاد اپوزسیون چپ سنتی و ناسیونالیستهای سلطنت طلب... شده است". جعل صورت مسأله را می‌بینید، (1) <اتحاد چپ و سلطنت طلب> (2) <در دفاع از شاملو>. در حالی که صورت مسأله واقعی قبل از جعلش این چنین بوده. <دشمنی با شاملو

کد رمز اتحاد فرقه حکمتیون و فاشیستهای سلطنت طلب می‌باشد. > چرا؟ چونکه این سلطنت طلبها و فرقه حکمتیون هستند که مشترکاً کینه و عداوت عجیبی به شاملو دارند. و وحدت در کینه و عداوت مشترک به شاملو است که کد رمز اتحاد و وحدتشان را تشکیل داده است. البته کینه ورزی به شاملو تنها وجه مشترک حکمتیون و شاه پرستان نیست. حمایت مشترک از تجاوز امپریالیست آمریکا به افغانستان، حمایت مشترک از دولت نژادپرست اسرائیل، ترتیب تضاهرات مشترک در زیر پرچم شیر خورشید نشان و شرکت در شوها و کنگره‌های یکدیگر از وجوع دیگر این حضرات می‌باشد. که در کنار کینه ورزیشان به شاملو مزید بر علت اتحادشان می‌باشد.

در پایان بی‌مناسبت نیست دو نکته دیگر را اشاره‌ای کوتاه داشته باشم. اول: اینکه، دشمنی این آقایان با شاملو، در ضمن نیز ناشی از خصلت ارتجاعی <کیش شخصیت> است که در تفکر و فرهنگشان می‌باشد. تحمل شخصیتهای مورد احترام و محبوب تر از خود و رهبر منحرفشان (منصور حکمت) را در میان توده‌ها ندارند. دشمنی و فحاشی حکمتیون نسبت به طنز پرداز معروف هادی خرسندی نیز از این خصلت ارتجاعی فوق ناشی می‌شود.

دوم: از جمله جعلیات حکمتیون، جعل اسامی و عنوانهای دوروغین برای خود، دوستان و مخالفین می‌باشد. خود را "کمونیست کارگری" می‌نامند در صورتی که هیچ فصل مشترکی نه با کمونیسم دارند، و نه با کارگر. ضدیت و دشمنی این آقایان با کمونیسم و کارگر دیگر امری نیست که بر همگان آشکار نباشد. و دیگر اینکه، دوستان و متحدین فاشیست، سرسپرده به

امپریالیست و ضد مردمی سلطنت طلب خود را "ناسیونالیست و ملی گرا" می نامند، تا از قبح اتحاد و همکاری خود با آنها بکاهند. و در پایان اینکه اصطلاح مسخره "چپ سنتی" را جعل کرده اند تا بدین وسیله پیروی از سنتهای انقلابی بر جای مانده از مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو را توسط کمونیستهای واقعی تحقیر و بی ارزش کنند.

آرمان کوشا 23-04-2006